

رضا اسماعیلی

آیینی باید سرشار از
تازگی و طراوت باشد.
شاعر آیینی باید روزنه‌ای
به جان کلمات پیدا
کند و به مدد «دانش و
بینشی» عمیق و اجتهادی
پیامبر گونه، در سیر و
سلوکی عاشقانه و کشف
شهودی عارفانه، با جان
کلمات به «سمع» برخیزد
و از ژرفنای اقیانوس
کرانه‌نایدید واژگان و
کلمات، به استخراج
گوهرهای ناب معنا دست
بازد



شماره ۶۵
پیاپی ۱۳۸۸

بشری همانند شما هستم. بشری خاکی و زمینی که مثل بقیه آدم‌ها در کوچه و خیابان راه می‌رود. با مردم نشست و برخاست می‌کند. از بازار خرید می‌کند. در مزرعه بیل می‌زند. در خانه، همسرداری می‌کند. لباس می‌پوشد، غذا می‌خورد و... و این یعنی پیامبر (ص) انسانی است که می‌تواند برای انسانی خاکی و زمینی «الگو» قرار گیرد.

از این منظر، شاعران آیینی باید پیامبر (ص) و سایر معصومین (علیهم السلام) را آن گونه توصیف کنند که برای مردم، محسوس و ملموس و قابل هضم باشد. اگر این بزرگواران را به صورت تک‌بعدی و فقط و فقط به عنوان موجوداتی آسمانی و ماورایی ببینیم، آن وقت چگونه می‌توانیم از مردم انتظار داشته باشیم که همانند آنان باشند و آنها را برای زندگی خود «الگو» قرار دهند؟!

این حقیقتی غیر قابل انکار است که پیامبر اکرم (ص) و امامان بزرگوار ما برگزیده خدا و معصوم بوده‌اند، ولی به این حقیقت هم باید اشاره کرد که این بزرگواران در عین برخورداری از کرامات و فضایل والای انسانی، به گفته خداوند در قرآن کریم «سوه و الگو» هستند. یعنی موجودی از جنس همین انسان خاکی و زمینی. فراموش کردن این اصل و صرفاً پرداختن به کرامات و معجزات آنان و تبدیل آنان به یک اسطوره دست‌نایافتنی، یعنی سر از ترکستان درآوردن و به بیراهه زدن.

یادمان باشد که ما برای «وصل» کردن آمده‌ایم، نه برای «فصل» کردن.

۴

به بیت‌های زیر توجه کنید:
**حافظا! می‌خور و رندی کن و خوش باش، ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را**

□



تفالی به دیوان حافظ می‌زنم و این غزل در آیینۀ چشمم نقش می‌بندد:

منم که شهرة شهرم به عشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام به بد دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم
که در طریقت ما کافری ست رنجیدن
به پیر می‌کده گفتم که چیست راه نجات؟
بخواست جام می‌و گفت: عیب پوشیدن

و بی‌هیچ شرح و تفصیلی، شعر آیینی یعنی همین.

۲

در حوزه شعر آیینی - خواسته یا ناخواسته - گاهی ما دایره را بر خودمان خیلی تنگ می‌کنیم. البته سرودن شعر آیینی «ادب و آداب» دارد و در پاره‌ای موارد «احتیاط» واجب است، ولی اگر این احتیاط ما را به کلی فلج کند و زبان ما را لال، باید احساس خطر کرد و به دنبال راه چاره‌ای بود.

گفتم سرودن شعر آیینی «ادب و آداب» دارد، ولی این به آن معنا نیست که ذهنمان را در فضایی سه در چهار ایزوله کنیم و با مشت‌ی واژه کلیشه‌ای، به تکرار مکررات بپردازیم.

شعر آیینی باید سرشار از تازگی و طراوت باشد. شاعر آیینی باید روزنه‌ای به جان کلمات پیدا کند و به مدد «دانش و بینشی» عمیق و اجتهادی پیامبر گونه، در سیر و سلوکی عاشقانه و کشف و شهودی عارفانه، با جان کلمات به «سمع» برخیزد و از ژرفنای اقیانوس کرانه‌نایدید واژگان و کلمات، به استخراج گوهرهای ناب معنا دست باز.

رسالت دین و آیین، زنگاررویی از آیینۀ جان و پرده‌برداری از سیمای فطرت ماست. باید حجاب‌ها را کنار بزنیم، و بی‌پرده و بی‌نقاب، به زیارت آفتاب مشرف شویم.

شعر آیینی، یعنی به ورد لطف حضرت دوست، آیینگی‌مان را عربیان کنیم تا «خدا» در کالبد واژه‌های از جان برآمده، متجلی شود.

۳

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ...»

قرآن مجید - سوره کهف - آیه ۱۱۰

آری، خدا به پیامبر خویش می‌گوید: ای پیامبر! به امت بگو که من هم

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود

دلا، دلالت خیرت کنم به راه نجات
مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش

روح این ابیات در این معنا خلاصه می شود که رسالت شاعر آیینی، تنها مدح و منقبت خاندان رسالت (علیهم السلام) نیست. شاعر آیینی رسالتی بالاتر و والاتر از گفتن «مدح و مرثیه» دارد و آن «آسیب شناسی دین» و افشاگری علیه مارقین و ناکثین و قاسطین و «تاجران دین» است. شعر آیینی باید شعری بیدادگر، افشاکننده و حرکت آفرین باشد. شعری روشنی افروز و ظلمت سوز، به مثابه شب چراغی برای در راه ماندگان و گم شدگان. از این رو باید گستره آن بسی فراتر از مدح و مرثیه باشد. البته مدح و مرثیه در جای خود خوب است، ولی همه سرمایه شعر آیینی نیست. اقیانوس کرانه ناپدید شعر آیینی گوهرهای ناب و ناسفته دیگری نیز دارد که صید این گوهرها، غواصان دریادل را با خطر آشنا می خواهد، غواصان از جان گذشته ای که «خطر کردن» را آموخته اند و در این مسیر از هوس «تام و نان» چشم دوخته:
اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
رهروی باید جهان سوزی، نه خامی بی غمی
شاعر آیینی باید «وجدان» جامعه دینی باشد. راستی، آیا شما تا کنون «وجدان درد» نگرفته اید؟

شاعر آیینی باید «فرزند زمان خویشتن باشد» و شعر آیینی باید سیمای روشن و زلال انسان مسلمان عصر حاضر را به تماشا بگذارد. انسان مسلمان و معتقدی که در عین بندگی و تسلیم بودن بر آستان جانان، دلش می خواهد با چشمانی باز ایمان بیاورد، فلسفه احکام را بداند، علت عقلانی هر چیزی را سوال کند و از گذرگاه تردید و شک به اقامتگاه ایمن «یقین» برسد و در یک کلام «مسلمان اسمی» و شناسنامه ای نباشد، بلکه از روی «اختیار» و با «شناخت» پا در «وادئ الاسلام» بگذارد.

شاعر آیینی بیش و پیش از آن که اهل تقلید باشد، باید اهل «بصیرت و اجتهاد» باشد و بیش از دیگران «درد اسلام» داشته باشد. مگر نه این است که به تعبیر «خوان»؛ شاعری، پرتویی از شعور نبوت است و شاعر بر مسند «اصلاح گری» و «انسان سازی» تکیه زده است:

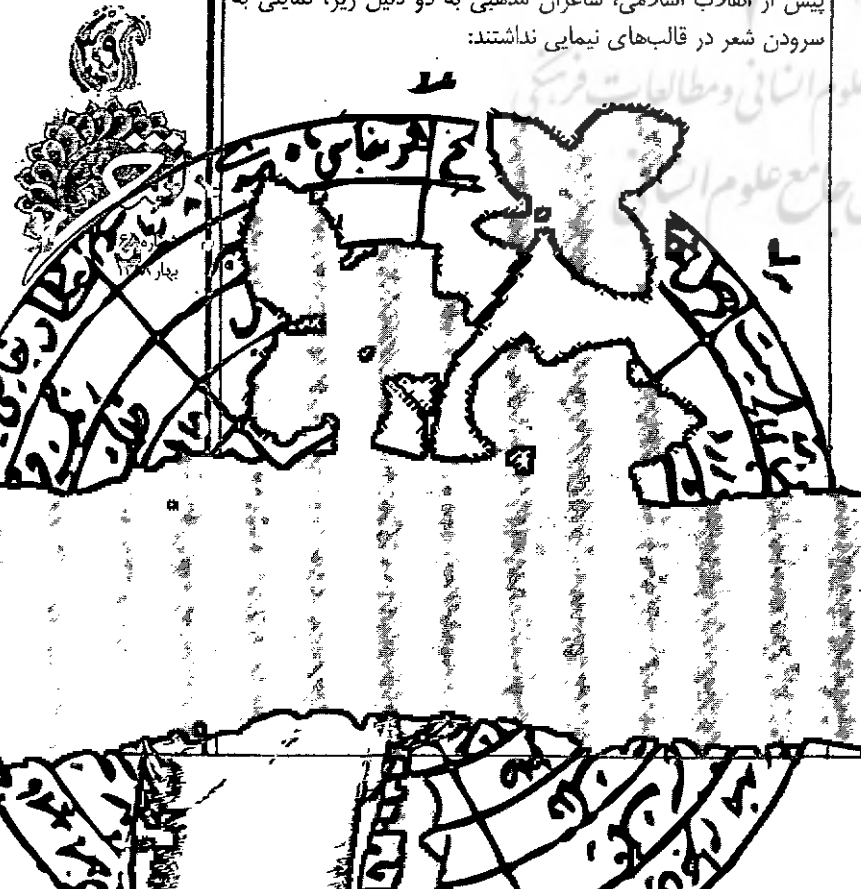
شعر را مقصود اگر آدم گری ست
شاعری هم وارث پیغمبری ست

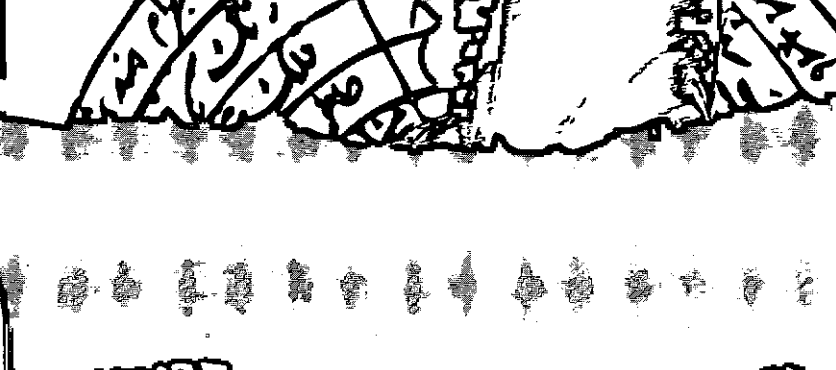
جان کلام آن که شاعر آیینی باید روحی زلال تر، جانی سلیم تر، عقلی علیم تر، قلبی کریم تر، چشمی بازتر، گوشی شنواتر و زبانی گویاتر از دیگران داشته باشد تا «حقیقت دین» را احصاء کند و روح این حقیقت را در کالبد کلمات بدمد.

به گونه ماه / نامت زبان زد آسمان ها بود / و پیمان برادری ات / با جبل نور / چون آیه های جهاد / محکم / تو آن راز رشیدی / که روزی فرات / بر لب ت آورد / و ساعتی بعد / در باران متواتر پولاد / بریده بریده / افشا شدی / و باد / تو را با مشام خیمه گاه / در میان نهاد / و انتظار در بهت کودکانه خرم / طولانی شد / تو آن راز رشیدی / که روزی فرات / بر لب ت آورد / و در کنار درک تو / کوه از کمر شکست / (راز رشید، سیدحسن حسینی، گنجشک و جبرئیل)

پیش از انقلاب اسلامی، شاعران مذهبی به دو دلیل زیر، تمایلی به سرودن شعر در قالب های نیمایی نداشتند:

شاعر آیینی باید «فرزند زمان خویشتن باشد» و شعر آیینی باید سیمای روشن و زلال انسان مسلمان عصر حاضر را به تماشا بگذارد





۱- شعر نیمایی را شعری لاییک و در انحصار جریان‌های روشنفکری می‌دانستند.

۲- شعر نیمایی را شعری می‌دانستند که ظرفیت و قابلیت پروراندن مضامین دینی و آیینی را ندارد.

البته این ذهنیت در شرایط سیاسی - اجتماعی دهه‌های چهل و پنجاه تا حدود زیادی درست بود. زیرا در آن زمان اکثر شاعران نیمایی سرا، روشنفکران سرخورده و گریزان از دینی بودند که در سنگر شعر نو، برای اعتراض به وضع موجود و اعلام پیشگامی در مبارزه، باورهای دینی مردم را نشانه رفته بودند و برای مقابله با هر آنچه که رنگی از دین و آیین داشت، شمشیر را از رو بسته بودند.

ولی در همان سال‌ها نیز در جامعه ادبی ایران استثناهایی هم چون طاهره صفارزاده، موسوی گرمارودی و م. مؤید وجود داشت. این شاعران مسلمان و دین‌باور همپای مصلحانی هم چون استاد مطهری، دکتر شریعتی و جلال آل احمد، داعیه هم‌زیبانی و همگامی با نسل جوان جامعه را داشتند و درصدد ایجاد یک «رئس‌انسان اسلامی» بودند تا نسل جوان آن روز را بار دیگر با اسلام و قرآن آشتی دهند تا از پناهنده شدن جوانانی که از اسلام متحجر و آمریکایی سرخورده شده بودند به آغوش جریانات چپ‌گرای تندرو پیش‌گیری کنند، از همین رو شاعران انقلابی آن روزگار برای هم‌زیبانی و هم‌گامی با نسل جوان و برای اثبات این ادعا که اسلام با مظاهر تجدد و نوآوری مخالف نیست، دوست داشتند که در سروده‌های خویش «حرفی از جنس زمان» عرضه کنند تا از قافله نوآوری عقب نمانند. به همین منظور شعر نیمایی و آزاد را در آن شرایط بستر مناسبی برای این هم‌نوایی و هم‌دلی می‌دانستند. و اما به شهادت آثاری که از این بزرگواران به جا مانده است، تلاش آنان در این راه بی‌ثمر نماند و سروده‌های مذهبی آنان مورد استقبال جامعه قرار گرفت و به این ترتیب این «تابو» که قالب‌های نیمایی نمی‌تواند محمل مناسبی برای عرضه مضامین دینی و آیینی باشد شکسته شد و راه برای آفرینش‌های ادبی - دینی در ظرف این قالب‌ها برای شاعران جوان باز شد، چنان‌که بعد از بزرگوارانی چون صفارزاده و گرمارودی، شاعران مذهبی جوان نیز وارد این عرضه شدند و با مضامین دینی و آیینی دست به خلق آثاری فاخر و ماندگار زدند.

خاکساری و فروتنی در مقابل خاندان رسالت کار پسندیده‌ای است، ولی این اظهار فروتنی باید در دایره آموزه‌ها و تعالیم دینی صورت گیرد و فراتر از آن مجاز نیست.



شماره ۶۵
بهار ۱۳۸۸

اگر بخواهیم به‌عنوان نمونه به یکی از موفق‌ترین شعرهای دینی آن روزگار اشاره کنیم، باید از شعر «خط خون» سروده شاعر فرهیخته هم روزگار ما «استاد موسوی گرمارودی» نام ببریم. این شعر عاشورایی از جمله سروده‌های اصیل و ارزشمندی است که تا به امروز در ذهن و زبان جامعه مرور می‌شود و علاوه بر پسند خواص، مقبول طبع مردم مشکل‌پسند کوچک و بازار نیز قرار گرفته است.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، هرچند که تا چند سالی این ذهنیت غلط هم‌چنان در جامعه ادبی ما جاری و ساکن بود که شعر نیمایی یعنی شعر لاییک! و از همین‌رو شاعران مذهبی با اکراه و احتیاط و دست به عصا به سمت قالب‌های نیمایی می‌رفتند، ولی با خط‌شکنی و همت بزرگوارانی هم‌چون سلمان هراتی، سیدحسن حسینی، قیصر امین‌پور و... این جریان فرخنده استمرار یافت و امروز شاعران بسیاری را می‌شناسم که با بهره‌گیری از قابلیت‌های بالای شعر نیمایی و آزاد، موفق به خلق آثاری قابل تأمل و ارزنده با مضامین دینی و آیینی گشته‌اند که نمونه‌های شاخص آن در دفترهای شعر و جنگ‌های ادبی روزگار ما فراوان است، و این برای ادبیات معاصر ما دستاورد بزرگی است.

و کلام آخر این‌که شاعر آیینی باید تندیس «عزت نفس» و «مناعت طبع» باشد و به هنگام سرودن و آفرینش ادبی از به‌کار بردن تعابیری که گوهر «عزت نفس» او را خدشه‌دار می‌کند، سخت بپرهیزد. اظهار خاکساری و فروتنی در مقابل خاندان رسالت کار پسندیده‌ای است، ولی این اظهار فروتنی باید در دایره آموزه‌ها و تعالیم دینی صورت گیرد و فراتر از آن مجاز نیست، چراکه یا بیرون نهان از این دایره تعریف شده، یعنی حرکت در مسیری مخالف با رسالت انبیاء و اولیای الهی. به یادمان باشد که فلسفه بعثت پیامبر گرامی اسلام (ص) احیای مکارم اخلاقی است. یعنی تکریم انسان به‌عنوان «اشرف مخلوقات» و هدایت او در مسیر «انسان کامل» شدن و رستگاری. بنابراین به کار بردن تعابیر سخیفی هم‌چون: سگ، توکر و... در شأن یک شاعر آیینی نیست و بدون هیچ تردیدی اثمه معصومین (ع) نیز هرگز به این کار راضی نیستند.

از ما دور باد که در مقام شاعر آیینی بر «کرامت انسان» خط بطلان بکشیم و به بهانه اظهار کوچکی و خاک‌ساری در مقابل خاندان رسالت، به چنین تعابیر سخیفی دست بیاندازیم:

من خاک کف پای سگ کوی فلانم
کو خاک کف پای سگ کوی تو باشد!!

اجازه بدهید هم‌چون آغاز، خاتمه این گفتار را نیز به ابیاتی چند از دیوان لسان‌الغیب، حافظ شیرازی مزین کنم و از گفتار فروبندم:

ای پیک راستان، خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستان سرا بگو
ما محرمان خلوت آنسیم، غم مخور
با یار آشنا سخن آشنا بگو